



پیدا و پنهان عقل

از احسان و لطفی که به من فرمودید، تشکر میکنم. شاید بد نباشد که ابتدا درباره روش کار خود مختصری عرض کنم. من وقتی چیزی مینویسم قصدم اثبات یا رد رأی و نظری نیست بلکه مراد فهمیدن است و سعی میکنم فارغ از مخالفت و موافقت های رسمی بنویسم و فلسفه را با سلیقه های سیاسی میزان نکنم. البته موافقت و مخالفت در زندگی عادی چیز بدی نیست بخصوص در این زمان که سیاست همکاره است نمیتوان از آن برکنار بود. من هم فارغ از سیاست نیستم اما آنچه می نویسم برای رد یا تأیید یک سیاست نیست زیرا با اینکه کتابهای فلسفه پر از مخالفت و موافقت است فلسفه با تفکر ابتدا می-شود و در تفکر قصد مخالفت و موافقت نیست معهدنا صرفنظر از اجمالی که در گفتهها و نوشتههایم وجود دارد گاهی به رسم بزرگانی مثل سبزواری هنوز مسئله را طرح نکرده، نظر خود را میگویم و مینویسم.

چون نام سبزواری را آوردم باید توضیح بدهم که حاج ملاهادی پیش از اینکه بگوید اصالت وجود چیست و از کجا آمده و چه سابقه های دارد نظر خود را اظهار میکند و رأی مخالف را علیل میخواند. من حرفی ندارم که وجود و ماهیت در مقابل یکدیگر قرار داده شوند، اما شاید کسی پرسد وقتی ارسطو این دو را با هم می دانست، باید فکر کنیم که ما چرا باید آن ها را مقابل یکدیگر قرار دهیم و با این تقابل چه تحولی در فلسفه پدید میآید (و پدید آمده است)؟ یادآوری میکنم که باز به دنبال اثبات و رد اصالت وجود و اصالت ماهیت نیستم و کم و بیش میفهمم که چرا در فلسفه ما اصالت وجود در برابر اصالت ماهیت قرار گرفته است و طرداً للباب میگویم که بهترین دلیل اصالت وجود ملاصدرا در نظر من همین دلیل استحسانی است که: «لانه مبدا کل شرف». کاش استادان فلسفه ما قبل از اثبات و رد بیشتر سعی میکردند که مسئله و محل نزاع را روشن کنند. این مقدمه تذکری بود که وقتی درباره عقل سخن میگویم ابتدا بگویم مراد از آن چیست؟ همه ما شاید عقل سیاسی را اولین بار از زبان امام خمینی (ره) شنیده باشیم. این خرد باید وجهی از خرد عملی باشد. خردی که صورت باقی و ماندگار آن را حکمت مینامند. خرد را معمولاً به عملی و نظری تقسیم میکنند اما بهتر است بگوییم که خرد، دو خرد است یا دو شأن و دو جلوه دارد. خرد بسیط و خرد تفصیلی و خرد بسیط در طی تفصیل (و در تاریخ) دو صورت عملی و نظری پیدا میکند. به عبارت دیگر خرد بسیط، با تعلقی که به هست و باید پیدا میکند، نظری یا عملی میشود. در تاریخ فلسفه فیلسوفان ما به پیروی از ارسطو خرد را به نظری و عملی تقسیم کرده و در

بیان مراتب خرد فضیلت اخلاقی (باید‌ها و نباید‌ها) و بالآخره فضیلت عملی را به دنبال فضیلت نظری و فضیلت عقلی آورده‌اند. بنابراین در نظر آنان خرد عملی تابعی است از خرد نظری اما اینکه چگونه خرد عملی به خرد نظری بستگی دارد مطلب دشواری است که شاید جز با رجوع به عقل بسیط نتوان آن را توضیح داد. در فلسفه وقتی از عقل می‌گویند گاهی جوهری مجرد را در نظر دارند و زمانی هم منظورشان عقل نظری متحقق در فلسفه و علم و خرد و فضیلت عقلی راهنمای عمل سیاسی و اخلاقی است. عقلی که در علم و اخلاق و سیاست متحقق می‌شود با زمان و تاریخ پیوستگی دارد. پس معنای خرد را باید در نسبت با فهمی که مردم هر زمان از آن دارند دریافت. ما معمولاً عقل و هوش را یکی میدانیم اما هوش (IQ) تعلق به شخص دارد و با شخص به دنیا می‌آید و ممکن است کسانی هم آن را در جهت شیطنت و ویرانگری به کار برند. IQ ارثی است چنانکه معمولاً هوش فرزندی که پدر و مادر با هوش دارند بالماست اما آیا هر کس دارای IQ بالماست ضرورتاً خردمند است؟! خرد با هوش تفاوت دارد و تا حدود زیادی مستقل از وجود شخص و روانشناسی اشخاص است. چنانکه در تاریخ زندگی یک قوم زمانی عقل هست و در زمان دیگر پیدا نیست. عقل، از آن جهت که با درک و عمل ما ظاهر و متحقق می‌شود عقل تاریخی است یعنی عقل در تاریخ ظهور میکند و پنهان می‌شود. استنباط نشود که عقل حاصل جامعه است زیرا جامعه با عقلی که دارد صورت خاص پیدا میکند. جامعه جدید با عقل جدید به وجود آمده است. در هر تاریخی صورتی از عقل ظهور میکند که در زبان غالب میتوان آن را یافت. شاید هم عقل زبان زمان باشد که در فلسفه و علم و تکنولوژی و سیاست جلوه‌های نظری و عملی پیدا میکند. این عقل را نباید با عقل مصلحت‌اندیش اشتباه کرد حتی عقل عالم متجدد صرفاً مصلحت‌اندیش نیست بلکه بنیادش عقل دیگری است. هر وقت در تاریخ سر و سامانی بوده یا حوادث مهمی رخ داده صورتی از خرد وجود داشته و هر جا بیسامانی غالب شده، زمانش زمان کم‌خردی (نه بی‌خردی) بوده است (نشانه‌هایی هست که زمان کنونی دارد به مرزهای بیخردی نزدیک می‌شود و شاید با این بیخردی جهان و زندگی آدمی در معرض خطر بزرگ قرار گیرد) به هر حال راه غرب جدید با مصلحت‌اندیشی آغاز نشده است. غرب با خرد و تفکر دنیابین جهان را گرفته است. وقتی با عقل طرحی در انداخته می‌شود آدمیان روح و قلب تازه پیدا می‌کنند و در نتیجه اتصال و ارتباطی تازه میانشان به وجود می‌آید وقتی هم که عقل رو پنهان کند و بی‌خردی غالب شود مردم از یکدیگر دور می‌شوند. از نشانه‌های خرد اینست که مردم راه و مقصدی پیدا میکنند و به سوی آن راه می‌یابند. پس خرد به تساوی میان همه آدمیان تقسیم نشده است و چیزی نیست که آن را بتوان با تصمیم به وجود آورد یا از میان برد. به عبارت دیگر ظهور و خفای خرد در اختیار ما نیست اگر در تاریخ عقل گاهی پنهان است و زمانی نیز آشکار می‌شود و مردمان از آن بهره‌مند میشوند ما چگونه میتوانیم عقل را پدید آوریم یا هدایت کنیم؟ عقل اگر باشد راهنمای مردم است و بخت خویش از آن کسانی است که در زمان و تاریخ ظهور و بسط خرد به دنیا می‌آیند و به سر می‌برند. بر حسب آنچه نقل شده است در زمان حمله مغول در بعضی شهرها حتی ریشه گیاهان را از زمین درآوردند و نابود کردند و هیچ جنبه‌ای باقی نگذاشتند اما خرد زمان با همین مغول‌ها کاری کرد که خود اسلام آوردند و بعضاً تشیع را پذیرفتند. آنها تفکر و خرد را نتوانستند تعطیل کنند بلکه بر اثر حمله مغول کانون عقل که آن زمان در خراسان بود از شرق ایران به غرب منتقل شد. شاید بگویند اگر اینطور است پس اراده و اختیار ما چه می‌شود؟ اراده و اختیار با امکانهای زندگی آدمی تناسب دارد. ما بر حسب خردی که داریم و امکانهایی که فراروی خود می‌بینیم در هنگام عمل و بر سر دوراهی چیزی و راهی را اختیار میکنیم البته همه مردمان به یک اندازه اختیار ندارند و باید حافظ بزرگ بود تا بتوان گفت:

چرخ بر هم زخم‌ار غیر مرادم گردد من نه آنم که زیبونی کشم از چرخ فلک

معه‌ها اختیار ما با اینکه دامنه وسیعی دارد، مطلق نیست. ما خدا نیستیم که اراده‌مان به هر چه تعلق گرفت متحقق شود. مردم قرن چهارم و پنجم هجری با اینکه در زمان بالنسبه خوبی به سر می‌بردند نمیتوانستند انقلاب مشروطیت برپا کنند. مشروطیت چیزی مربوط به زمان و تابع خرد این زمان است و

البته برای درک و شناخت این خرد باید به حوادث و سیر آنها و مخصوصاً به آثاری که درباره مشروطیت نوشته شده است توجه کرد. انقلاب مشروطیت حادثه بالنسبه مهمی بود که نیمبند ماند و راهش پیموده نشد. گفته‌اند که مشروطه از دیگ پلو سفارت انگلیس بیرون آمده است. البته دولتهای خارجی در انقلاب مشروطیت مداخله کرده‌اند اما آنها انقلاب را به وجود نیاوردند. انقلاب در فکر منورالمفکرها و در خواست گروههایی از مردم پدید آمد و به همین جهت دو جناح داشت. جناح منورالمفکرها و جناح علمای دین. مسئله اینست که آیا میشد رأی و نظر این دو جناح با هم جمع شود و خردی که در آراء علمای دین ظاهر شده بود مبنای نظر سیاسی و راهنمای سیاست قرار گیرد. آنچه میدانیم اینست که این جمع صورت نگرفت. معه‌ذا اگر کسی بگوید امکان داشت که در پی اظهار رأی و نظر علمای اسلام: آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، مازندرانی، ملاحسین تهرانی، میرزای نائینی، شیخ فضالله نوری، حاج آقا نورالله اصفهانی و محلاتی و ... طرح سیاست تازه‌های درازداخته شود باید در قول او تأمل کرد اما متأسفانه راهی که در اوان مشروطیت داشت گشوده میشد ادامه نیافت. رؤیای منورالمفکران هم تعبیر نشد زیرا شرایط آن فراهم نبود. به این جهت خیلی زود این گروه به طرح «دیکتاتور مترقی و منورالمفکر» رو کردند و اتفاقاً این طرح که به صورتی محقق شد با پیش آمدن جنگ و سرعت گرفتن سیر جهانی شدن ادامه نیافت (و شاید نمیتوانست ادامه یابد). چنانکه گفته شد بعد از مشروطه ارتباط با اروپا بیشتر شد اما فکر سیاسی پیشرفتی نکرد. در سال ۱۳۰۲ مجله ای به نام فرنگستان منتشر شد که در آن طرح حکومت مستبد منورالمفکر پیشنهاد و ترویج میشد و مقدمات سلطنت رضا خان پهلوی را فراهم میکرد. این طرح هم به جایی نرسید تا اینکه با کودتای ۲۸ مرداد مرحله دیگری از تاریخ جدید در جهان در حال توسعه آغاز شد و در این جهان فکریهای دیگری پیش آمد. انقلاب اسلامی هم عکسالعملی در برابر شکست ۲۸ مرداد بود. حادثه ۲۸ مرداد به اعتباری پایان انقلاب مشروطیت بود و شاید بتوان گفت کودک خویش سیمای علیلی که در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ به دنیا آمد در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ چشم از جهان پوشید. حادثه ۲۸ مرداد یک حادثه جهانی است و با آن اعلام شد که دوره کوتاه استقلالطلبی و مبارزه ضد استعماری برای احراز قدرت ملی و سیر در راه طی شده تجدد و توسعه که تازه آغاز شده بود، پایان یافته است. بعد از ۲۸ مرداد همه نهضتهای استقلالطلب شکست خوردند و در میان مبارزان ضد ستم و قهر فکریهای تازه‌های پیش آمد که اندیشه انقلاب اسلامی صورتی از آن است.

عقل و تفکر زمان ما را در این حوادث و جریانها و در وصف و شرح آنها باید شناخت. وقتی آثار بزرگانی مثل نائینی، شیخ فضالله نوری، حاج آقا نورالله اصفهانی و حتی خارقانی و ... را میخوانیم، دو وجهه نظر میتوانیم داشته باشیم یکی اینکه با آنها موافقت و مخالفت کنیم یا بخواهیم به فهم و درک آنها نزدیک شویم. اهل فلسفه راه دوم را اختیار میکنند.